|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 20  مدت زمان: 33.33 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 3.83 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 7.67 MB دانلود  بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم  مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين  اسرار تقديم «اياك» بر «نعبد»﴿٭﴾  هـ . هماهنگي تشريع با تكوين مقتضي تقديم اياك  در اين آيهٔ مباركهٔ \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*(1) وجوهي در تقديم «اياك» بر «نعبد» ذكر شده يكی از آن وجوه اين است كه در خطاب يك متكلم است و يك خطاب است و يك مخاطب و اين سه امر اركان اوليه يك مخاطبه‌اند. گاهي متكلم مهم است، خطاب و مخاطب فرع است، گاهي مخاطب اصل است، متكلم و خطاب فرع‌اند. گاهي در عرض هم‌اند. در خطابات عادي متكلم و خطاب و مخاطب در عرض هم‎اند مثل دو انساني كه در عرض هم‌اند و با يكديگر گفتگو مي‌كنند. گاهي متكلم أشرف است وخطاب و مخاطب فرعند، گاهي مخاطب اشرف است، خطاب و متكلم فرعند. در اين خطاب اعتباري و تشريعي كه عبد نسبت به مولي خطابي دارد كه مي‎گويد \*«اياك نعبد»\*(2) عبد متكلم است و خداي سبحان مخاطب است و اين تأدب و بندگي خطاب چون مخاطب اصل است و خطاب و متكلم فرع‌اند او مخاطب را بايد قبلاً ذكر بكند براي اين كه حرمت اصالتش محفوظ باشد حرمت اصالت مخاطب در اين خطابهاي اعتباري دو نكته ادبي است كه ما «اياك» را مقدم بر «نعبد» ذكر بكنيم ولي درخصوص مقام، اصالت مخاطب يك ريشهٴ تكويني دارد گاهي ما در محاورات براي اينكه حرمت يك شخص را حفظ بكنيم به او احترام بكنيم اسم او را اول ذكر مي‌كنيم اين يك احترام قرار دادي است يك وقت اين خطابات ما كه خطابات تشريعي و اعتباري است محصول يك خطاب تكويني است چه در آن خطاب تكويني متكلم اصل است و خطاب و مخاطب فرع. بيان ذلك اين است كه در خطابهاي اعتباري اول متكلم است بعد خطاب و مخاطب به وسيله اين خطاب متصف مي‌شود به عنوان مخاطب بودن ولي در خطابهاي تكويني اول متكلم است بعد خطاب است بعد مخاطب پيدا مي‌شود وقتي خداي سبحان كار خود را تشريع مي‌كند مي‌فرمايد: \*«انما امره اذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون»\*(3)؛ امر خدا آن است كه اگر خواست چيزي را ايجاد كند به او ميگويد (كن) او هم (يكون و يوجد) مي‌شود. در خطاب تكويني متكلم اصل است. بعد خطاب بعد مخاطب پيدا مي‌شود.كه مخاطب فرع بر خطاب است. يكون يعني يوجد فرع بر كن يعني «محقق باش» خواهد بود، اول خطاب است بعد مخاطب پيدا مي‌شود در خطابهاي تكويني متكلم با آن خٍطابش مخاطب مي‌افريند، اينطور نيست كه يك مخاطبي قبلا موجود باشد آنگاه خداي سبحان به اين مخاطب موجود بگويد: «كن» بلكه با همين «كن» كه ايجاد است، مخاطب يافت مي‌شود فتحصل چه در خطاب اعتباري خطاب فرع بر مخاطب است و درخطاب تكويني مخاطب فرع بر خطاب اگر مخاطب فرع بر خطاب است . پس كن كه همان افرينش و ايجاد است قبل از يكون كه همان وجود مخاطب است خواهد بود، اگر اين خطابات اعتباري ما در نماز و مانند آن يك ريشه تكويني دارد اول خداي سبحان ما را مخاطب قرار داد كه خطاب او اصل بود و ما طبق خطاب او آفريده شديم پس او اصل است و هستي ما فرع حالا اگر نوبت به يكون رسيد كه اگر او يكون خواست با آمر سخن بگويد وقتي خدا امر خود را تشريح مي‌كند مي‌فرمايد: \*«انما امره اذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون»\*(4) حالا امر كرد به كن و زيد ايجاد مي‌شود حالا اگر زيد خواست با خداي خود سخن بگويد چگونه سخن بگويد بگويد من با تو حرف ميزنم يا بگويد تو مخاطب مني چه جور بگويد، بگويد «اعبدك» يا بگويد «اياك اعبد» بگويد من با تو حرف مي‌زنم يا بگويد تو مخاطب مني. از كجا شروع بكند از خدا شروع بكند، يا از خود شروع بكند. بگويد من باتو حرف مي‌زنم يابگويد تو مخاطب مني، وقتي آن ريشه تكويني تحليل شد اول متكلم بود، بعد خطاب بود بعد مخاطب \*«انما أمره اذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون»\*(5)، پس كن مقدم بر يكون است، دستور ايجاد مقدم بر وجود زيد است، اگر زيدي با دستور خدا موجود شد خواست با خدا سخن بگويد، از اين يكون بايد شروع بكند به كن برسد و به آمر برسد يا اول بايد نام شريف آمر را ببرد بگويد تو مخاطب مني اگر گفته مي‌شود \*«اياك نعبد»\*(6) براي اينكه آن آمر مخاطب است و در خطاب اعتباري متكلم و اين خطاب فرع بر وجود آن مخاطبند كه او آمر بود و باخطاب تكويني زيد و امثال زيد را ايجاد كرد بنابر اين ادب تشريع اقتضاء مي‌كندكه به روال تكوين سخن بگوئيم، بگوئيم \*«اياك نعبد»\*(7) و گذشته از انكه ادب اقتضاي اين را دارد.  و . توفيق عبادت از خداست  در همين مسئله عبادت هم تا از ناحيه خداي سبحان فيضي نصيب انسان نشود انسان توان عبادت را هم ندارد، بيان ذلك اين است، گرچه قران كريم اصل كلي را به اين صورت بيان كرد كه \*«ما بكم من نعمة فمن الله »\*(8) در سوره نحل فرمود: هر نعمتي كه داريد از آن خداست اينطور نيست كه شما با استحقاق چيزي را كسب كرده باشيد .  هر توفيقِ الهي، محفوف به دو نعمت از نعم الهي  بعضي از نعمتها اختياري باشد بعضي از نعمتها كسبي و موهبت بلكه \*«وما بكم من نعمة فمن الله»\*(9) روي اين اصل كلي قران كه تمام نعم از ناحيه خداي سبحان است پس هر توفيقي كه نصيب انسان شده است و با آن توفيق كار خيري كه و با آن كار خير پاداشي دريافت كرده بنام نعمت جديد هر توفيقي محفوف بنعمتين است هم نعمت قبلي هم نعمت بعدي، چرا ؟ چون اگر توفيقي نصيب انسان شد كه كار خيري را انجام بدهد خود اين توفيق نعمت است، خود اين تشخيص، نعمت است اگر اين توفيق نعمت است آنگاه مي‌گوئيم هذه نعمة و كل نعمة فمن الله پس فهذه النعمة من الله. اگر نعمت الهي نصيب زيد نمي‌شد زيد توفيق انجام عبادت پيدا نمي‌كرد . پس توفيق زيد مسبوق به نعمت الهي است كه با عنايت الهي و توجه الهي زيد موفق مي‌شود كه عبادت كند اگر عبادت كرد و در كنار اين عبادت بهشت و امثال بهشت دريافت كرد اين نعمت جديد هم \*«هذه نعمة و ما بكم من نعمة فمن الله»\* ﴿10﴾ پس اين نعمت هم من ا‌‌لله است . قهرا توفيق زيد براي انجام عبادت محفوف به دو نعمت است بايك نعمت زيد توفيق عبادت پيدا كرد با يك نعمت ديگر زيدي كه عبادت كرد به بهشت رسيده است امّا در اين وسط براي زيد چه مي‌ماند . خدا مي‎داند. كه انسان اگر تحليل كند مي‌بيند هيچ استحقاقي در برابر نعم الهي ندارد.  توبه بنده محفوف به دو توبه از خداي سبحان  اين اصل كلي را قرآن كريم در موارد خاصه تنزل ميدهد به صورتهاي جزئي بيان مي‎كند يكي از آن موارد مسئله توبه است كه توبه هر كسي محفوف به دو نعمت از نعم الهي است . بيان ذلك اين است كه عصات اگر تبهكاري مي كردند توفيق الهي اگر نصيب يك عاصي شد او به نعمت توبه موفق مي‌شود. اگر توبه كرد خداي سبحان توبه اش را مي‌پذيرد . پس يك بار بايد نعمت خدا شامل زيد عاصي بشود كه او توفيق توبه پيد ا كند وقتي موفق به توبه شد و توبه كرد بار ديگر نعمتي ديگر نصيب او مي‌شود و آن قبول توبه است پس هر توبه‌اي محفوف به دو نعمت است هر توفيقي مخفوف به دو نعمت است، سراسر مي‌شود \*«و ما بكم من نعمة فمن الله»\* ﴿11﴾ اين انسان است كه بين نعم محفوف است و چون خود را مي‌بيند نميتواند بفهمد كه اين نعم به هم متصل است . اين نعم يك واحد گسترده است . بين اين نعمتها هيچ چيزي فاصله نيست مگر خود انسان اگر انسان خود را نبيند آنگاه مشاهده مي‎كند سراسر عالم نعمت به هم متصل است. \*«و ما بكم من نعمه فمن الله»\* ﴿12﴾. اينكه از امام باقر (سلام ا‌لله عليه) رسيده است، و از ديگر ائمه (عليهم السلام) رسيده است مرحوم صدوق (رضوان الله تعالي عليه) اين را در كتاب قيم توحيد خودشان نقل كرده اند كه ائمه فرمودند: «ليس بينه و بين خلقه حجاب غير خلقه» بين خدا و خلق حجابي غير از خود خلق نيست. اينطور نيست كه بين عبد و مولا يك حجابي باشد، هيچ حجابي بين عبد و مولا نيست مگر خود عبد، اگر اين عبد خود را نبيند آنگاه \*«اينما تولوا فثم وجه الله»\*﴿13﴾ خواهد بود «ليس بينه و بين خلقه حجاب غير خلقه احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور»﴿14﴾ اين تحليل عقلي است كه قران به ما آموخته كه هر نعمتي اگر نصيب انسان بشود هرتوفيقي نصيب انسان بشود محفوف به دو نعمت است، يك نعمت اولي كه اين توفيق را به انسان داد، يك نعمت بعدي كه به اين توفيق پاداش مي‌دهد. اين در جريان توبه به خوبي مشهود است كه خداي سبحان براي خود در قران كريم دو تا توبه قرار داد. يكي توبهٔ قبل از توبه عبد عاصي كه خدا بر عبد توبه ميكند «تاب عليه»؛ يعني «انعطف عليه و رجع لطفه الي العبد» وقتي عبد عاصي توبه كرد آنگاه خدا توّاب است يعني \*«يقبل التوبة عن عباده و يأخذ الصدقات»\*﴿15﴾ اين تواب بودن خداي سبحان بعد از توبهٴ عبد، يعني قبول توبه. خدا توّاب است يعني \*«يقبل التوبة»\*﴿16﴾ آن تواب اولي يعني «يعطي توفيق التّوبة» آن توبه هم توبه حقيقي است يعني رجوع، اين توبه ديگر هم توبه حقيقي است يعني رجوع. لطف خدا به بنده ميرسد دست بنده را مي‌گيرد به راه مي‌آورد وقتي بنده به راه افتاد دوباره لطف خدا دست بنده را ميگرد اين بنده راهي را به مقصد مي‌رساند.  اين است كه در سوره بقره جريان آدم (سلام الله عليه) را كه تشريح مي‌كند مي‌فرمايد: \*«فتلقي آدم من ربه كلمات فتاب عليه»\*﴿17﴾ اين توبه، توبه اول است . يعني «رجع» خداي سبحان بالطفش بر بنده . اگر چنانچه اين توبه، توبه اول است با اين توبه انسان كه بعنوان عبد است به مولايش بر مي‌گردد آنگاه توبه ديگري نصيب او مي‌شود كه مجموع اين دو توبه را در سوره توبه آيه 118 بيان فرمود. پس نمونهٔ توبه اول در سورهٔ بقره در جريان جضرت آدم(سلام الله عليه) كه \*«فتلقي آدم من ربه كلمات فتاب عليه»\*﴿18﴾ اين توبه، توبه ابتدايي است كه توبه مولا است بر عبد . تاب يعني رجع. وقتي لطف الهي به عبد رسيد، عبد را به راه مي‌آورد .عبدي كه براه افتاد راهي شد، توبه الهي نصيبش مي‌شود، او را مي‌پذيرد و طي راهش را قبول ميكند و او را به مقصد مي‌رساند. در سوره توبه آيه 117 اين است: \*«لقد تاب الله علي النبي و المهاجرين و الانصارالذين اتبعوه في ساعة العسرة من بعد ما كاد يزيغ قلوب فريق منهم»\*﴿19﴾ \*«لقد تاب الله علي النبي»\* اين تاب همان رجوع اولي است يعني «رجع و انعطف لطفه تعالي علي العبد» اين هم معمولا با «الي» نيست و با «علي» است كه استعلا مي‌رساند، توبه عبد، «الي المولی» است و توبه مولي، « علي العبد» است. چون اين لطف است كه از بالا افاضه مي‌شود . آنگاه در همين آيه 118 اين چنين مي‌فرمايد: \*«و علي الثلاثة الذين خلفوا حتي اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت و ضاقت عليهم أنفسهم و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا اليه ثم تاب عليهم ليتوبوا إن الله هو التّواب الرّحيم»\*﴿20﴾ اين سه توبه در اين جمله اخير آمده است . فرمود \*«ثم تاب عليهم»\*﴿21﴾ يعني «تاب المولي علي العبد» كه «انعطف عليه»، «فاز عليه» كه با «علي» استعمال شده است تاب عليهم . يعني «تاب الله عليهم» چرا تاب الله عليهم؟ «ليتوبوا الي الله» كه گرچه اينجا «الي» ذكر نشده و امّا در تقدير است «ليتوبوا يعني الي الله» پس با انعطاف لطف الهي عبد به حال مي‌آيد و بر مي‌گردد. «تاب عليهم» چرا ؟ «ليتوبوا اليه» خب اگر اينها رفتند ؟ مگر راه باز است ؟ مگر كسي برود خدا مي‌پذيرد ؟ مي‌فرمايد: آري \*«ان الله هو التّواب الرّحيم»\*﴿22﴾ چون او «تواب» است \*«يقبل التوبة»\* پس اينها رفتند چون فيض حق شامل اينها شد پس اينها براه افتادن .پس فيض حق شامل انسان مي‌شود، انسان براه مي‌افتد وقتي براه افتاد خدا در بهشت را باز مي‎كند. پس توبهٴ اول توبهٴ خداست كه «علي العبد» است. توبه سوم هم توبه خدا است كه توبه «من العبد» است در حقيقت توبهٴ الله است \*«عن عباده»\*﴿23﴾ در اينجا « من » استعمال نشده عن بكار برده شده نفرمود: «يقبل التوبة من عباده» بلكه فرمود: \*«يقبل التوبة عن عباده»\*﴿24﴾ يعني نه تنها از گناهان مي‌گذرد بلكه خود اين توبه هم اگر يك قدري ناصافي داشت از اين هم مي‌گذرد . يك همچنين خدايي است كه \*«يقبل التوبة عن عباده»\*﴿25﴾ نه تنها «من عباده» كه انسان يك چيز خالصي را بدهد و او قبول كند . نه، اگر هم يك كسي در همين توبه هم ناخالصي داشت باز هم اين را قبول ميكند . \*«يقبل التوبة عن عباده»\*﴿26﴾ يعني « متجاوزا عن عباده» چرا ؟‌ \*«ان الله هو التواب الرحيم»\*﴿27﴾ توبه‌اش همچنين توبهٴ خالص باشد كه اگر هر كسي توبه كرد و پشيمان شد و همه شرايط توبه را داشت، خدا قبول كند، اين چنين نيست . «تواب محض» نيست كه رحيم نباشد نه تواب رحيم است كه اگر در توبه عبد هم يك ناصافي بود باز هم او را مي‌پذيرد بنابراين اين يك جمله كه ذكر شده است و كلمه «توبه» سه بار در اين جمله ذكر شد، يكي را جع به توبهٴ خدا است بر عبد، كه توبه اولي است، دوم توبه عبد است «الي المولي» كه توبه وسطي است و سوم توبهٴ عاليه است كه توبه خداست من العبد و عن العبد كه توبه اخير است اين بعنوان يك نمونه ذكر شده است. اصل كلي همان است كه در سوره نحل بيان شد كه \*«ما بكم من نعمة فمن الله»\*﴿28﴾ بنا براين اگر كسي توفيق درس خواندن نصيبش شد اين توفيق هم محفوف است به «نعمتين». هم فيض إله نصيبش شد كه او به حوزه آمد و هم توفيقي كه پيدا كرد و درسي خواند، خدا درس او را هم مي‌پذيرد و با اوليا، محشور مي‌كند . اگر نعمتي نصيب انسان بشود بنام توفيق، اين محفوف به «نعمتين» است «و المقام من هذا القبيل» .  يعني اگر كسي توفيق عبادت دارد اين توفيق عبادت اين چنين نيست كه مستقيما از خود شروع شده باشد و دارد مولايش را عبادت مي‌كند بلكه خود اين عبادت هم نقطه آغازينش توفيقي است كه از آن معبود آمده اگر از آن معبود نمي‌آمد توفيق عبادت نصيب عبد نمي‌شد.  ز . ادب عبادي مانع تقديم نام خود بر نام معبود  اول از طرف معبود توفيق عبادت به عبد رسيده است آنگاه عبد دارد عبادت ميكند و عبد عابد را خداي سبحان مي‌پذيرد، روي اين تحليل پس «اياك» بايد مقدم بر«نعبد» باشد، گذشته از آن وجوه ياد شده. معني نداردكه اين توفيق عبادت از خدا باشد آنگاه ما در هنگام عرض عبادت و عرض ادب عبادي اسم خودمان را اول ذكر بكنيم چه وجهي دارد؟ كه بگوييم اعبدك وجهي ندارد كه  آن يكي جودش گدا آرد پديد و آن دگر بخشد گدايان را مزيد﴿29﴾  بايك فيض خداي سبحان انسان را گدا مي‌كند با فيضي ديگر اين گدا رامستغني مي‌كند، انسان اگر بفهمد گداست و فقير الي الله است، نعمت است و اگر نفهمد، در زحمت است با يك فيض خداي سبحان انسان را تشنه ميكند با فيضي ديگر انسان تشنه را به چشمه كوثر مي‌رساند آنگاه براي انسان چه مي‌ماند جز عطش انسان وقتي بررسي ‌كند مي‌بيند در قيامت طلبكار نيست.  نعم خداي سبحان ابتدائي است  اين كه در ادعيه آمده در روايات آمده كه همه نعمتهاي خداي سبحان بدوي است «مٍنَّتُك إبتداء»﴿30﴾ در اين ادعيه مي‌خوانيم كه منتهاي تو و نعمتهاي تو بدوي است اين طور نيست كه ما يك كاري كرديم به ما پاداش داديد «منتك ابتداء»﴿31﴾ همه اين نعمتها و منتهاي تو ابتدايي است اين چنين نيست كه از مايك كاري ساخته باشد ما كاري كرده باشيم و از تو پاداش طلب داشته باشيم همه نعمتهاي تو بدوي. است چه آنچه را به نام بهشت ميدهي، ابتدايي است و چه آنچه را در دنيا بنام توفيق داده‌اي ابتدايي است «منتك ابتداء»﴿32﴾  بررسي دعاي اعتراف به تقصير در اداي شكر ﴿دعاي سي و هفت صحيفه سجاديه﴾  و دعا را بايد از داعي حقيقي كه امام سجاد﴿سلام الله عليه﴾ است فرا بگيرد در اين صحيفهٴ قيمه، صحيفه سجاديه دعايي است به نام دعاي «اعتراف بالتقصير عن تأدية الشكر» كه ظاهرا دعاي 37 از ادعيه اين كتاب مبارك است در آنجا حضرت مي‌فرمايد به اينكه ما هرچه بكوشيم تو را شكر بكنيم توان آن را نداريم. صدر دعا اين است كه «اللهم إن أحداً لا يبلغ من شكرك غاية إلاّحصل عليه من احسانك ما يُِِلزِِِمُهُ شُكراً»﴿33﴾ اين بحثش كه ديروز هم گذشت كه هيچ كسي شكر نمي‌كند مگر اينكه بعد از شكر تازه بدهكار است كه تو را شكر مي‌كنم كه توفيق اين عرض ادب را به ما دادي كه يك قدم به تو نزديك شديم. هيچ كسي خدا را عبادت نمي‌كند مگر اينكه بعد از عبادت تازه اول بدهكاري اوست، هيچ كسي براي خدا روزه نمي‌گيرد مگر اينكه بعد از روزه گرفتن تازه اول بدهكاري اوست كه تو را شكر ميكنم كه اين توفيق را به ما اعطاء كردي «اللهم ان احدا لا يبلغ من شكرك غايةً الاحصل عليه من احسانك ما يلزمه شكراً، و لا يبلغ مبلغا من طاعتك و إن اجتهد الا كان مقصِّراً دون استحقاقك بفضلك»﴿34﴾؛ آنگاه مي‌رسيم به اين قسمتش، فرمود «و تثيب علي قليل ما تطاع فيه»﴿35﴾؛ تو ثواب ميدهي در برابر اطاعتهاي كم مخلوقت «حتي كَأنَّ شكر عبادك الذي اوجبت عليه ثوابهم و أعْظَمت عنه جزائهم أمْرٌ ملكوا استطاعة الامتناع منه دونك»﴿36﴾؛ طوري اينها پاداش ميدهي، مثل اينكه اينها طلبكاراند، مثل اينكه اينها مالك چيزي‌اند، مثل اينكه اينها واقعا كاري كرده‌اند و استحقاق دارند. «فكافيتهم» گويا اينها استحقاق داشتند تو جزاي اينها را، مكافات اينها را دادي. مكافات را از اين جهت بر جزاء اطلاق مي‌كنند كه اين جزا وفاق با عمل است، موافق با عمل است \*«جزاءا وفاقا»\*﴿37﴾ چون جزا موافق عمل است پس كفو عمل است، وقتي كفو عمل شد مي‌شود مكافات «مكافئه» يعني مماثله. «او لم يكن سببه بيدك»﴿38﴾ طوري كه اينها را جزا ميدهي مثل اين كه زمام كار به دست تو نبود اينها از خود نعمتي داشته‌اند، خدايا اين چنين نيست كه ديگران سمت و زمام چيزي به دست آنها باشد «بل ملكت يا الهي أمرهم قبل اين يملكوا عبادتك» قبل از اينكه اينها توفيق عبادتت را پيدا كنند زمام كار اينها به دست توست، اين طور نيست كه اينها يك موجود مستقلي‌اند و دارند تو راعبادت ميكنند . قبل از اينكه اينها در حضور تو بايستند، بگويند \*«اياك نعبد»\* تو مالك اينهاهستي، مالك همه شؤون اينهاهم خواهي بود، «بل ملكت يا الهي امرهم قبل ان يملكوا عبادتك»﴿39﴾ قبل از اينكه بگويند نعبد تويي . چون، قبل از اينكه بگويند نعبد تويي خُب بايد بگويند \*«اياك نعبد»\* . «واعددت ثوابهم قبل ان يفيضوا في طاعتك»﴿40﴾ قبل از اينكه اينها كار انجام بدهند ثوابشان را آماده كردي براي اينكه اينهارا به آن ثواب برساني يك بهانه‌اي را به دست اينها دادي به نام عبادت، خوب داشته باشندو استحقاقي داشته باشند «و اعددت ثوابهم قبل ان يفيضوا في طاعتك»﴿41﴾ چرا اين كارها را كردي؟  احسان از سنت‌هاي الهي  «و ذلك ان سنتك الافضال وعادتك الاحسان»﴿42﴾ سنت تو تفضل است اين طور نيست كه ديگري كاري انجام بدهد تو جزا بدهي وآنچه كه تو مكرر در مكرر تو انجام ميدهي اين احسان است عادت يعني چيزي كه انسان «يعود اليه مرة بَعد اُخرىٰ» وقتي چيزي كه «يعود اليه مرة بعد اُخرىٰ» از آن به عنوان عادت ياد ميكند كه تعبيرديگري است از سنت . عرض كرد سنت تو احسان است، احسان يعني چه؟ \*«هل جزاء الاحسان الا الاحسان»\*﴿43﴾ يعني اينكه اگر كسي نسبت به شما محبت كرد، شما هم نسبت به او محبت بكنيد، اينكه احسان نيست اين عدل است، اگر كسي نسبت به ما محبت كرد ما معادل آن نسبت به او محبت بكنيم اين احسان است؟ يا اين عدل است؟، جزاي احسان اين است كه اگر به اندازه اي كه به ما محبت كرد محبت كنيم اين را ناديده بگيريم بدواً به سراغش برويم كه ما احساني داشته باشيم نه اينكه هركاري او كرد ما معادلش را انجام بدهيم او بالاخره برنده است او احسان كرد، ما عدل. جزاي عدل، عدل است اما جزاي احسان كه عدل نيست، جزاي احسان احسان است . احسان جز از آن خداي سبحان نخواهد بود براي اينكه منتهاي او بدوي است «سنتك الافضال و عادتك الاحسان و سبيلك العفو فكلّ البرية معترفة بأنَّك غير ظالم»﴿44﴾ تا پايان اين دعاي شريفه ملاحظه فرموديد كه  سئوال...  عدم سازگاري گناه و فطرت  جواب: خداي سبحان به همه اين توفيق را داد يك عده اي اين توفيق را رعايت نمي‌كنند \*«نبذوه وراء ظهورهم»\*﴿45﴾ ديگر به آن پاداش عظيم نمي‌رسند و گر نه اگر كسي به اين نعمت الهي كه عدل است ازدرون و وحي است از بيرون رعايت بكند و بدنبال بيگانه نرود اطاعت مايه‌اي نمي‌خواهد، بهشت رفتن زحمت ندارد در همين دعاي شريف ملاحظه مي‌فرماييد: حضرت نفرمود به اينكه اينها بايد با يك عواملي به بهشت بروند، فرمود اگر مانعي نباشد اينها بهشتي‌اند تعبير حضرت اين است «فلولا ان الشيطان يخدعهم عن طاعتك ما عصاك عاص»﴿46﴾ اطاعت فطري است، انسان طبعا و فطرتاً گناه نمي‌خواهد مگر عادتش بدهند گناه با فطرت انساني سازگار نيست اگر عوامل بيروني آدم را فريب ندهند انسان طبعاً فطرتاً بهشتي است اين چنين نيست كه انسان را مضطر بكند اگر دريك موردي عوامل اضطراري پيش آمد كه انسان را مضطر كرد در آنجا آمدن اضطرار همان و رفتن تكليف همان «يُرفعَ مضطر» وقتي اضطرار بيايد تلكيف هم مي‌رود بعدي هم نمي‌آورد، اگر اضطرار نياورد تكليف هست انسان مي‌تواند يك مقدارمقاومت كند تا پيش برود  تعبير به اجر و شراء براي تشويق  اين هم يك نعمتي است به عنوان وعده خداي سبحان به عنوان تفضل وعده داد فرمود: هر كاري كه شما كرديد، ما هدر نخواهيم داد تعبير به «اجر» هم كرده است، تعبير به «شراء» و «بيع» هم كرده است . كه در بحثهاي قبل كه گذشت اينها به عنوان تشويق ياد شده است اگر فرمود اجرتان بر خداست مگر انسان براي خدا كار مي‌كند؟ يا فرمود بيعت كنيد جان و مالتان را بفروشيد خدا مشتري است \*«ان الله اشتري من المؤمنين انفسهم و اموالهم»\*﴿47﴾ مگر انسان مالك جان و مال خود است كه بيعت كند و بيع كند و بخدا بفروشد؟ اگر مالك نيست پس مي‌شود «بيع فضولي»؛ بيع ما ليس في ملكه. بنابراين اگر يك كسی در عالم خودش را بايع مي‌داند و خدا را مشتري ميداند، اين بداند كه بيع فضولي كرده است . مال او را دارد به او مي‌فروشد.  ره‌آورد تحيت و درود به ارواح طيّبه اولياء  يك وقت از سيدنا الاستاد مرحوم علامه سؤال كردند: اين تحيت هايي كه ما به ارواح طيبه اولياء مي‌فرستيم به روان مطهر رسول خدا ﴿عليه الآف التحيه و الثّناء﴾ مي‌فرستيم آيا اين تحيتها چيزي عايد آنها مي‌شود يا نه؟ فرمود: مي‌شود ولي نه از طرف ما، اگر انساني درودي و تحيتي نسبت به حضرت اهدا كند مثل آن است كه يك باغباني كه باغ مال مالك و زمين مال مالك و همه تلاشها و كوششها مال مالك يك باغباني، در روز عيد از باغ مالك يك دسته گلي را تنظيم بكند و بپيچد به حضور مالك ببرد، آيا اينجا باغبان از مال خود چيزي به مالك داد يا از باغ مالك چيزي را براي مالك هديه برد؟ خود باغبان در روز عيد متقرب شد به مالك، نه اينكه چيزي را به مالك داد . اين طور نيست كه انسان از خود يك دسته گلي را به مالك بدهد چون چيزي را ندارد . اين ادب ما، اين تأدب ما اين انجام وظيفه ما را كي به ما آموخت ؟ حضرت. پس چيزي از خود نداريم كه به حضرت تقديم بكنيم . فرض ندارد ما اين را از باغ او چيده‌ايم .فرمود «بادروا الي رياض الجنه»﴿48﴾: فرمود برويد در باغهاي بهشت. عرض كردند: «فما رياض الجنه» فرمود: «حلق الذكر» آنجا كه نام خداست. مجلسي كه نام خدا است، بوستان بهشت است برويد آنجا، خب حالا اگر كسي آمد در باغ دين و دسته گلي را چيد و به حضور حضرت تقديم كرد . يعني از خود چيزي را به حضرت داد يا از باغ حضرت چيزي را به حضرت تقديم كرد و خود با اين اهدا متقرب شد .  بنابر اين فطرت اين چنين نيست كه گناه بخواهد . اگر علل و عوامل بيروني مزاحم انسان نباشد، انسان فطرتاً موحد است.  والحمد لله رب العالمين  پاورقي‌ها:  ﴿٭﴾ چهار مورد از اسرار تقديم «اياك» بر «نعبد» در جلسات شانزدهم و هفدهم ذكر شده است.  (1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1.  (2) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1.  (3) سورهٔ يونس، آيهٔ 82.  (4) سورهٔ يونس، آيهٔ 82.  (5) سورهٔ يونس، آيهٔ 82.  (6) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (7) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (8) سورهٔ نحل، آيهٔ 53.  (9) سورهٔ نحل، آيهٔ 53.  (10) سورهٔ نحل، آيهٔ 53  (11) سورهٔ نحل، آيهٔ 53  (12) سورهٔ نحل، آيهٔ 53  (13) سورهٔ بقره آيهٔ 115  (14) توحيد شيخ صدوق، ص 178  (15) سورهٔ توبه، آيهٔ 104  (16) سورهٔ توبه، آيهٔ 104  (17) سورهٔ بقره، آيهٔ 37  (18) سورهٔ بقره، آيهٔ 37  (19) سورهٔ توبه، آيهٔ 117  (20) سورهٔ توبه، آيهٔ 118  (21) سورهٔ توبه، آيهٔ 118  (22) سورهٔ توبه، آيهٔ 118  (23) سورهٔ توبه، آيهٔ 104  (24) سورهٔ توبه، آيهٔ 104  (25) سورهٔ توبه، آيهٔ 104  (26) سورهٔ توبه، آيهٔ 104  (27) سورهٔ توبه، آيهٔ 118  (28) سورهٔ نحل، آيهٔ 53  ﴿29﴾ مثنوي معنوي، دفتر اوّل، ص 108، بيت 2749  (30) صحيفه سجاديّه، دعاي 45  (31) صحيفه سجاديّه، دعاي 45  (32) صحيفه سجاديّه، دعاي 45  (33) صحيفه سجاديه، دعاي 37  (34) صحيفه سجاديه، دعاي 37  (35) صحيفه سجاديه، دعاي 37  (36) صحيفه سجاديه، دعاي 37  (37) سورهٔ نبأء، آيهٔ 26  (38) صحيفهٴ سجاديه، دعاي 37  (39) صحيفهٴ سجاديه، دعاي 37  (40) صحيفهٴ سجاديه، دعاي 37  صحيفهٴ سجاديه، دعاي 37  (41) صحيفهٴ سجاديه، دعاي 37  (42) صحيفه سجاديه، دعاي 37  (43) سورهٔ الرحمن، آيهٔ 60  (44) صحيفه سجاديه، دعاي 37  (45) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 187  ﴿46﴾ صحيفه سجاديه، دعاي 37  (47) سورهٔ توبه، آيهٔ 111  (48) بحار، ج 1، ص 202    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |